

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۰۲ جولای ۲۰۲۱



یونس نگاه

قریه کابل و ملتی که ازین عصر نیستیم

سال‌ها پیش در یک سفر اولین بار پام به زینه برقی خورد. با احتیاط پا گذاشتم با آن‌هم کمی تعادل را از دست دادم، وقتی زینه پایان یافت، باز هم نابلدی کردم و نتوانستم به آرامی قدم زدن مجدد را در زمین بی‌زینه آغاز کنم. برای آن‌که تعادل را بازیابم، دو سه قدم دویدم. یکی از همراهان متوجه شد و پرسید، سفر اولت است؟ گفتم بلی! بعد از آن نیز چند بار دیگر با چیزها و روابط جهان پیشرفته مواجه شده بودم و کم‌کم احساس می‌کردم که با دنیای مدرن آشنا شده‌ام. تصور می‌کردم که چون اخبار خارجی را تعقیب می‌کنم، به انترنیت دسترسی دارم، به چند شهر مدرن سر زده‌ام و کتاب‌هایی را نیز در مورد جهان پیشرفته خوانده‌ام، پس باید با دنیای بیرون زیاد بیگانه نباشم. اما در سال ۲۰۱۷، برای اولین بار، خارج از چوکات مدیریت‌شده سفرهای رسمی برای یک ماه در ستامبول، زندگی کردم. از پیچیدگی زندگی در این شهر گیج شده بودم و می‌دیدم که چگونه در مسایل پیش پا افتاده‌ای که برای دیگران مثل تشناب رفتن و دندان شستن عادی بود، می‌لنگیدم (مثلاً استفاده از کارت‌خوان، تهیه کارت مترو، پیدا کردن آدرس از طریق انترنیت، پرداخت آنلاین بل، خرید آنلاین و امثال آن). هم‌صنفی‌ام شرف الدین رستاقی با حوصله‌مندی مرا آموزش می‌داد، به گوشه‌های شهر و ادارات همراهی‌ام می‌کرد و گره‌های زندگی شهری را برایم می‌گشود. از بی‌خبری خودم تکان خورده بودم و از آن که قبلاً تصور می‌کردم زیاد عقب‌مانده نیستم تعجب کرده بودم.

کابل در مقیاس جهان امروز یک روستاست و آدم در آنجا از خیلی جهات کنده از دنیای معاصر زندگی می‌کند. مناسبات، بحث‌ها، نگرانی‌ها، شیوه مدیریت، حکومت‌داری و حتی آرزوهای ما در کابل با آنچه در باقی جهان رایج است هم‌خوانی ندارد. کشوری که هنوز برق، خط آهن، ایستگاه بس، تشناب عمومی در شهرها و در مسیرهای بین شهرها، سرک پخته، انترنیت، آموزش آنلاین، بیمه صحتی، فابریکه، شفاخانه معیاری، تذکره الکترونیک و پول

دیجیتال نداشته باشد و مردمش به هیچ کشوری بدون ویزه سفر نتواند، حضور زن در بازار کار و طول ریش مضمون مبارزه اش باشد، اهالی این قرن نیستند.

تنها طالب نی، ما همه گرفتار عقب‌ماندگی دردناکیم. دردناک ازین جهت که عمق عقب‌ماندگی خود را درک نمی‌کنیم و به عکس حتی بخش بزرگ جامعه ما این فاصله با جهان را نشانه پاکی ما و گمراهی دیگران می‌دانند.

یک هفته پیش از کابل به ستامبول آمدم و اینجا قرن‌تین شدیم. سه نفر در یک اتاقیم. یک رفیق ما کارگر است و قبلاً شش سال اینجا بوده است. پار سال پدرش را طالبان کشته بود و او امسال به سرپل رفته تا ضمن دیدار خانواده و زیارت گور پدر، عروسی نیز کند. او از طالبان و وضعیت جاری افغانستان راضی نیست و می‌گوید مشکل افغانستان جنگ و عقب‌ماندگی است. این کارگر، به دلیل مواجه شدن با جهان بیرون، از نظر مناسبات اجتماعی نسبت به خیلی از درس‌خوانده‌های کابل روشن‌تر است.

هم‌اتاقی دیگر ما بورسیه تحصیلی گرفته و قصد دارد در تکنالوجی معلوماتی یا انجینری تحصیل کند. او کابلی است و باور دارد که مشکل افغانستان فساد اخلاقی و دوری از ارزش‌های دینی و سنتی است. او آرزو دارد حکومت شبه طالبانی حاکم شود و شریعت را بر مردم تطبیق کند. شب اول، مثل هر مؤمنی که خود را مأمور هدایت دیگران می‌داند، نسبت به ما و محیطش واکنش انتقادی نشان داد. از تشناب شروع کرد. پرسید که اینجا تشناب نشسته نیست؟ گفتیم خیر است، ایستاده و نشسته اش چه فرق دارد. گفت، نی تشناب ایستاده مال کفار است، ما مسلمانان باید تشناب نشسته داشته باشیم که استنجا کنیم. هنگام اولین تشناب بسیار دیر کرد و وقتی برگشت تمام جانش تر بود. پرسیدم که حمام کردی؟ گفت نی، مه عادت دارم که بعد از تشناب خود می‌شویم. نمی‌دانم چه کرده بود. آیا در پلاستیک نشسته قضای حاجت کرده بعد آن را در تشناب خالی کرده بود؟ آیا در سوراخ حمام خود را خالی کرده بعد حمام را شسته بود؟ سر تشناب فرنگی بالا شده چارزانو نشسته بود؟

چند روز اول دچار شوک بود و نسبت به ما دو تن دیگر نیز با شک و تردید برخورد می‌کرد. اما حالا کم‌کم آرام شده است. مرا کاکا یونس صدا می‌زند. در کارها باهم مشوره می‌کنیم. به‌سخن‌انم گوش می‌دهد.

اینجا انترنیت رایگان و نسبتاً پرسرعت دارد. به تلفونش تیکتاک را نصب کرده است. اوایل، روی کلیپ‌های تبلیغی بیشتر مکث می‌کرد و از روی کلیپ‌های رایج بین جوانان گذرا تیر می‌شد و یگان دفعه می‌گفت "چه حال است" و یگان تبصره مذهبی می‌کرد. پس از مدتی، با حیرت و گاه با لبخند تماشا می‌کرد. حالا کار به‌جائی کشیده که من چند بار گوش‌زد کرده‌ام که فلانی بسیار مصروف تیکتاک شده‌ای، به درس‌هایت نمی‌رسی!

هنگام تماشای تیکتاک گوشی استفاده نمی‌کند. می‌گوید گوشی خوشش نمی‌آید. گاهی ساعت‌ها صدای تلفونش بالاست و سروصدای عجیب و غریب عربی، ترکی، ایرانی، افغانی، هندی و اروپائی از تلفونش بالاست. به نظر می‌رسد گاردهایش را پائین کرده و به‌جای انتقاد و سرزنش، سرگرم تماشا و تجربه است.

اما این تماشا چقدر وقت خواهد گرفت و او چه مدتی را صرف زدودن ترس‌هایی خواهد کرد که سال‌ها در او انبار شده است؟ با ترس عمومی و میلیونی چه کنیم؟ ملت ما درین عصری که دیگران با دویدن هم احساس می‌کنند که پس مانده‌اند، با چنین خوابیدن و پس‌پسک خزیدن کارش به کجا خواهد انجامید؟